

Expression Signification's Division and the Necessity Term in the Necessity Expression Signification

Sadegh Zarinmehr*

Abstract

The Muslim logicians have described the necessity term in the necessity signification as three different levels: The absolute necessity, The evident necessity as its general term, and the evident necessity as its specific term. Using the descriptive analytical method, this journal has proved that by conditioning these levels, this signification wouldn't include six groups of concepts: 1- external non-necessary concepts 2- non-predicated concepts 3- particular concepts 4-separable accidents 5- non-evident(as its general term) necessary accidents 6- non-evident(as its specific term) necessary accidents that are not evident accidents(as its general term). These concepts can't be included in expression signification as well because they wouldn't be placed in the signification of complete or partial accord. The logicians' models for a bipartite division of expression signification aren't flawless and don't point out a solution for the universality of the division. Therefore, this journal has introduced a new division for expression signification in which the third group(after two groups of complete and partial accord significations) is called "external signification" and it includes the signification of necessity as its subsequent.

Keywords: evident necessary accidents, bipartite division of expression signification, external signification, Aristotelian logic, traditional logic, Islamic logic.

* Third grade student (level one) of the Amir al-Mu'mineen (peace be upon him) Seminary, Lavizan, Tehran,
sadegh.zarinmehr@gmail.com

Date received: 06/04/2024, Date of acceptance: 25/06/2024



ارتباط جامعیت تقسیم دلالت لفظی با شرط لزوم در دلالت التزامی

صادق زرین‌مهر*

چکیده

منطق‌دانان مسلمان «لزوم» را در دلالت التزامی به سه مفهوم مختلف مطلق لزوم ذهنی، لزوم بین بالمعنی اعم و الاخص تفسیر کرده اند. پژوهش حاضر به روش توصیفی-تحلیلی نشان داده است که بر مبنای اشتراط هر یک از این مراتب در دلالت التزامی، این دلالت مجموعاً بر شش دسته از معانی صدق نمی‌کند: ۱-معانی خارجی غیر لازم نسبت به معنای لفظ ۲-معانی غیر قابل حمل بر معنای لفظ ۳-معانی جزئی ۴-عرضیات مفارق ۵-عرضیات لازم غیر بین بالمعنی اعم ۶-عرضیات لازم غیر بین بالمعنی الاخص که بین بالمعنی اعم نمی‌باشند. وجود چنین محدودیتی در دامنه صدق دلالت التزامی سبب عدم جامعیت دلالت لفظی می‌شود؛ زیرا موارد مذکور، در دامنه دلالت مطابقی و تضمینی نیز نمی‌گنجند. تلاش‌های برخی منطقیون در حصر اقسام دلالت لفظی نیز خالی از ایراد به نظر نمی‌رسد و مشکل عدم جامعیت این تقسیم را برطرف نمی‌نماید: لذا پژوهش فعلی به معرفی تقسیم ثنائی جدیدی پرداخته که تقسیم دلالت مطابقی و تضمینی در آن را، «دالت خارجی» نامیده و دلالت التزامی را نیز ذیل آن قرار داده است تا تقسیم جدید در عین نوآوری و رفع اشکالات، قابل تطبیق با تقسیمات پیشین باشد.

کلیدواژه‌ها: عرضی لازم بین، تقسیم ثنائی دلالت لفظی، دلالت خارجی، حصر عقلی اقسام دلالت لفظی.

* طلبه پایه سوم (سطح یک) حوزه علمیه امیرالمؤمنین علیه السلام، لویزان، تهران، sadegh.zarinmehr@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۱/۱۸، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۴/۰۵



۱. مقدمه

منطق‌دانان دلالت لفظی را به دلالت مطابقی، تضمینی و التزامی تقسیم کرده‌اند. آنچه در دلالت التزامی معتبر دانسته شده است که به نوعی وجه تسمیه نیز بر آن دلالت می‌کند، وجود نوعی از لزوم است. حال چنین سؤالی مطرح می‌شود که آیا منظور از لزوم در این دلالت نزد همه منطقیون یکسان است و این مسئله امری واضح است یا آنکه آن‌ها در بیان مراد از لزوم دچار اختلاف شده‌اند؟ وجود تعاریف مختلف از لزوم سبب تغییر دامنه صدق دلالت التزامی می‌شود. با توجه به آنکه دلالت التزامی یکی از سه قسم دلالت لفظی است، این پرسش مطرح می‌گردد که چنین امری چه تأثیری در جامعیت تقسیم دلالت لفظی دارد؟ آیا مواردی که بر مبنای تعریفی خاص از لزوم، در دامنه دلالت التزامی جای نمی‌گیرند را می‌توان ذیل دلالت مطابقی یا تضمینی قرار داد یا آنکه این موارد با عدم جایگیری در دامنه صدق دو دلالت اخیر، جامعیت تقسیم دلالت لفظی را مخدوش می‌کنند؟ بنابراین شایسته است با یک سیر معقول، به ترتیب به سؤالات زیر پاسخ دهیم:

- اولاً منطقیون چه تعابیر مختلفی از «لزوم» در دلالت التزامی ارائه نموده‌اند؟ رابطه این تعابیر با هم چیست؟
- ثانیاً این تعابیر متعدد چه تأثیری در دامنه شمول دلالت التزامی و جامعیت تقسیم دلالت لفظی دارند؟
- به لحاظ استقراء آیا می‌توان مثال‌هایی یافت که در عین نزدیک بودن به دلالت التزامی، بر ضابطه معتبر در آن قابل تطبیق نباشند و در عین حال، تعریف دلالت مطابقی و تضمینی نیز بر آن‌ها صدق نکند؟ مثال‌های خود منطقیون تا چه حد بر این ضابطه تطبیق پیدا می‌کنند؟
- آیا تقسیمات ثنائی مذکور در کتب منطقیون سبب حصر عقلی اقسام دلالت لفظی و جامعیت آن می‌شود یا اشکالاتی به آن‌ها وارد است؟
- در صورت عدم جامعیت تقسیمات فعلی دلالت لفظی، چه راهکار و تقسیم جدیدی برای حل این مسئله پیشنهاد می‌شود؟ آیا می‌توان تقسیمی جدید از دلالت لفظی ارائه داد که در عین رفع مشکلات تقسیمات پیشین، قابل تطبیق با آن تقسیمات باشد تا جعل اصطلاح رخ ندهد و لسان علمی پیرامون دلالت لفظی در منطق تغییر بنیادی نکند؟

در این پژوهش ابتدا با تفحص در قول منطق‌دانان، مراتب مختلفی که برای شرط لزوم در دلالت التزامی ذکر کرده‌اند را استخراج می‌کنیم. سپس با مبنا قرار دادن این مراتب، مواردی که از دامنه دلالت التزامی خارج می‌شوند را بدست می‌آوریم. اگر دلالت این موارد لفظی باشد و در عین حال علاوه بر عنوان دلالت التزامی، عنوان دلالت مطابقی یا تضمینی نیز بر آن‌ها صدق نکند، این امر بیانگر عدم جامعیت تقسیم دلالت لفظی خواهد بود. آنگاه نیازمند آن هستیم که با ارائه تقسیمی جدید و نوآورانه چنین نقضی را از تقسیم دلالت لفظی برطرف سازیم.

تنها پیشینه یافت شده، نقدی است که علی کاشف الغطاء (بی تا: ج ۱/۲۹۶) به شکل اجمالی در کتاب نقد آراء منطقیه مطرح نموده است؛ او بیان می‌دارد که مراد از لزوم در دلالت التزامی، اعم از لزوم بین بالمعنی الأخص است زیرا قید حمل و اتصاف در آن معتبر نیست. این پژوهش علاوه بر تفصیل و توضیح این اشکال، از زوایای جدیدی به نقد هر سه مرتبه اراده شده از لزوم پرداخته و آن‌ها را علاوه بر حیثیت حمل، از حیثیت کلی بودن، بین بودن و عرضی بودن مورد تحلیل قرار داده، و رابطه آن‌ها را با جامعیت تقسیم دلالت لفظی نشان داده است. همچنین مؤلف این مقاله با اشکال به حصر عقلی بیان گردیده در کتب منطقیون برای دلالت لفظی و نشان دادن نارسایی آن در دلالت بر موارد غیر لازم، خود به تقسیم جدیدی از این دلالت بدون اشکالات وارده پرداخته است.

۲. بیان مراتب و اختلاف در تفسیر «لزوم» معتبر دلالت التزامی

وجود نوعی از التزام و لزوم در دلالت التزامی مورد اتفاق منطقیون است و اساساً وجه تسمیه این دلالت به همین مسئله بر می‌گردد ولی آن‌ها در تفسیر مراد خود از این لزوم دچار اختلاف شده‌اند و هر یک، مرتبه ای خاص از آن را در دلالت التزامی شرط دانسته‌اند؛ بنابراین شایسته است قبل از تحلیل و سنجش رابطه این شرط با جامعیت تقسیم دلالت لفظی، تمام مراتبی را که منطق‌دانان برای لزوم معتبر در دلالت التزامی ذکر کرده‌اند بیان کنیم تا هنگام نقد، از سرایت اشکالات یک مرتبه به مرتبه دیگر پرهیز نموده و دچار خلط نشویم. این مراتب به ترتیب از اعم به اخص چنین می‌باشند:

۱.۲ مطلق لزوم ذهنی

بسیاری از منطقیون تنها به بیان لزوم ذهنی به شکل لابلشرط برای این دلالت اکتفا نموده و آن را مقید به قیدی نکرده‌اند. مراد از ذهنی بودن لزوم، ظرفیت تحقق آن است و در مقابل لزوم ذهنی،

لزوم خارجی قرار دارد که حاکی از وجود رابطه ملازمت بین دو چیز در ظرف جهان خارج است.

باید توجه داشت که شرط لازم و کافی در دلالت التزامی لزوم ذهنی است و نیازی به اشتراط لزوم خارجی نیست و حتی اگر لزومی نیز در خارج برقرار نباشد، دلالت التزامی تنها با وجود ملازمه ذهنی محقق می‌گردد؛ مانند دلالت لفظ «کوری» بر معنای «بینایی» که در ظرف ذهن رخ می‌دهد در حالی که در خارج تلازمی بین آن‌ها نیست (کاتبی قزوینی، ۱۴۳۶ ق: ۸۹) و اساساً نمی‌تواند باشد؛ زیرا کوری و بینایی در موضوع واحد قابل جمع نیستند؛ یعنی یک فرد نمی‌تواند با لحاظ حیثیت واحد، همزمان کور و بینا باشد. معتبر بودن عالم ذهن به عنوان ظرف تحقق این لزوم، با اندکی تأمل بدیهی خواهد بود؛ زیرا مقسم دلالت التزامی، دلالت لفظی است که بیانگر رابطه الفاظ با معانی می‌باشد و طبیعتاً ظرف تحقق انتقال از لفظ به معنا، ذهن خواهد بود.

ابن سینا در منطق مشرقیین (۱۳۶۴ ش: ۱۵) به ذهن به عنوان ظرف تحقق این دلالت اشاره می‌کند و در شفاء (۱۴۰۵ ق: ج ۴۳/۱) علاوه بر این مسئله، تصریح دارد که فرقی نمی‌کند معنای لازم قابل حمل بر ملزوم باشد؛ مانند دلالت لفظ «حساس» بر معنای «جسم» یا اینکه معنای لازم قابل حمل بر ملزوم نباشد؛ مانند دلالت لفظ «متحرک» بر معنای «محرک»^۱. بوعلی در اشارات و تنبیهات (۱۴۰۳ ق: ج ۲/۱) نیز دو مثال برای دلالت التزامی ذکر می‌کند: دلالت لفظ «سقف» بر معنای «دیوار» و دلالت لفظ «انسان» بر معنای «قابل صنعت کتابت» که خواجه نصیرالدین طوسی (۱۴۰۳ ق: ج ۲۹/۱) آن را چنین شرح می‌دهد که یک مثال برای لازم غیر قابل حمل بر ملزوم و مثال دیگر برای لازم قابل حمل بر ملزوم می‌باشد. در هر صورت، ابن سینا دلالت التزامی را به شکل لازم ذهنی لاشروط نسبت به حمل، قابل تحقق می‌داند. اهمیت این مطلب در نقد مراتب بعدی و اخص لزوم ذهنی مشخص خواهد شد.

علاوه بر بوعلی، از عبارت کاتبی (۱۴۳۶ ق: ۸۹) در رساله شمسیه و قطب‌الدین رازی (۱۴۳۶ ق: ۸۹) در شرح آن و همچنین از عبارت علامه حلی در شرح همین مسئله (۱۴۱۴ ق: ۱۹۷) و در جوهرالنضید (۱۴۴۰ ق: ۲۷) دانسته می‌شود که آن‌ها نیز مطلق لزوم ذهنی را شرط می‌دانند. علاوه بر آن‌ها قطب‌الدین شیرازی (۱۳۹۲: ج ۶۰/۱) و ملاعبدالله یزدی (۱۴۱۲ ق: ۲۳) نیز مطلق لزوم ذهنی را شرط گرفته‌اند. با وجود موجز بودن عبارت تفتازانی در تهذیب (۱۴۱۲ ق: ۲۳)، او در مطول، متن خطیب قزوینی را که مبنی بر اشتراط لزوم ذهنی در دلالت التزامی است، تأیید می‌کند و آن را نسبت به فوریت در انتقال ذهن یا حصول انتقال با تأمل در قرائن،

ارتباط جامعیت تقسیم دلالت لفظی با شرط لزوم در دلالت التزامی (صادق زرین‌مهر) ۱۹۷

لابشرط دانسته است (۱۴۲۵ ق: ۵۱۲) که در تحلیل و نقد از آن استفاده خواهیم نمود؛ بنابراین با کنار هم قرار دادن عبارات تفتازانی مشخص می‌گردد که او نیز مطلق لزوم ذهنی را شرط می‌داند.

با تفصیل فوق به نظر می‌رسد که مشهور منطقیون، قائل به اشتراط مطلق لزوم ذهنی به نحو بدون قید هستند.

۲.۲ لازم بین بالمعنی الاعم

فخر رازی شرطی اخص نسبت به قول قبل را در تحقق دلالت التزامی معتبر می‌داند؛ او در شرح اشارات (۱۳۸۴: ج ۱/ ۳۳) و منطق‌الملخص (۱۳۸۱: ۲۰ - ۲۱) در بیان علت مهجوریت دلالت التزامی، لوازم شیء را در یک تقسیم ثنائی به لوازم بین و غیر لوازم بین تقسیم می‌کند و سپس با بیان این مطلب که غیر لوازم بین، نامتناهی هستند و اساساً دلالت لفظ بر مدلول‌های بی‌نهایت محال است، به استدلال برای مهجوریت این دلالت بر مبنای بین بودن لوازم آن می‌پردازد که حاکی از آن است که او شرط معتبر در دلالت التزامی را لزوم بین می‌داند.

باید توجه داشت که «لازم بین» در منطق مشترک لفظی است و به دو معنای اعم و اخص به کار می‌رود. لازم بین بالمعنی الاخص عرضی‌ای است که تصور ملزوم برای تصور آن، کافی باشد؛ مانند تصور «بینایی» که از تصور معنای «کوری» حاصل می‌شود؛ زیرا ناچاریم برای تصور کوری، معنای بینایی را به ذهن آوریم تا با سلب آن، کوری را تصور کنیم. در مقابل، لازم بین بالمعنی الاعم عرضی‌ای است که علاوه بر تصور ملزوم، نیاز به تصور لازم - و نسبت بین لازم و ملزوم (مظفر، ۱۴۴۹ ق: ۱۱۸) - وجود دارد تا ذهن جزم به ملازمت بین آن دو کند؛ مانند تصور معنای «زوجیت» برای «چهار» که ذهن با تصور هر دو طرف (و نسبت بین آن دو)، حکم به ملازمت زوجیت برای چهار می‌کند (کاتبی، ۱۴۳۶ ق: ۱۵۴؛ یزدی، ۱۴۱۲ ق: ۴۷؛ خییسی، ۱۳۸۰ ق: ۱۱۷). بنابراین رابطه مصداقی بین دو اصطلاح لازم بین، عموم و خصوص مطلق است؛ یعنی هر لازم بین بالمعنی الاخص، لازم بین بالمعنی الاعم نیز می‌باشد چرا که هرگاه با صرف تصور ملزوم، به لازم نیز منتقل گردیم، قطعاً با انضمام تصور لازم و تصور نسبت بین لازم و ملزوم به تصور ملزوم پی خواهیم برد. اما از طرفی دیگر، چنین نیست که هر لازم بین بالمعنی الاعم، لازم بین بالمعنی الاخص نیز باشد مانند تصور زوجیت برای عدد چهار که ذهن نیاز به تصور هر دو طرف و نسبت بین آن دو دارد تا به ملازمت زوجیت برای عدد چهار حکم کند.

حال باید قول فخر رازی را مورد بررسی قرار داد تا مشخص گردد مراد او از لازم بین، معنای اخص آن است یا معنای اعم آن. او در توضیح استدلال خود مبنی بر مهجوریت دلالت التزامی، پس از تقسیم لوازم شیء به لوازم بین و غیر لوازم بین، معتقد است که لوازم بین منضبط نیستند و نسبت به اشخاص و احوال متفاوتند (۱۳۸۴: ج ۳۴/۱؛ ۱۳۸۱: ۲۱). حال باید دید که گزاره او بر کدام معنا از لازم بین منطبق‌تر است. طبیعتاً با توجه به اعم مطلق بودن لازم بین بالمعنی اعم نسبت به لازم بین بالمعنی الاخص (اساساً وجه تسمیه این دو به همین علت است)، در هر مصداقی که اخص صدق کند، اعم نیز صدق خواهد کرد لکن اراده فخر رازی یکی از این دو معنای لازم بین است و هر دو را به شکل همزمان اراده نکرده است؛ بنابراین نباید مصداق مشترک این دو مفهوم را لحاظ کرد؛ زیرا در صورت فرض مصداق مشترک این دو مفهوم، به دلیل صدق هر یک از این دو مفهوم بر آن مصداق خاص، مشخص نمی‌گردد که آیا اراده وی، معنای عام است یا معنای خاص؛ اما اگر مصداقی لحاظ گردد که تنها یکی از دو مفهوم بر آن صدق کند و از طرفی هم بدانیم آن مصداق خاص، مد نظر او می‌باشد، مشخص می‌گردد که اراده او، اصطلاح عام است یا خاص؛ در نتیجه، می‌بایست قول فخر را نسبت به دو مفهوم زیر سنجید که تباین مصداقی دارند:

۱. لوازم بین بالمعنی اعم که بین بالمعنی الاخص نیستند.

۲. لوازم بین بالمعنی الاخص

از میان دو مفهوم فوق، آنکه بر مبنای قول او تفاوت آن در اشخاص مختلف مشهودتر است، همان مفهوم اول می‌باشد؛ زیرا این لوازم علاوه بر تصور ملزوم، محتاج به تصور لازم برای جزم به ملازمت می‌باشند و تأثیر وجود یا عدم وجود تصویری اضافه در ذهن، سبب اختلاف در تحقق انتقال ذهنی در اشخاص مختلف می‌گردد؛ مثلاً در همان مثال زوجیت و چهار که بیان شد، احتمال حضور تصور زوجیت در ذهن یک ریاضی‌دان بسیار بیش‌تر از احتمال حضور این تصور در ذهن یک فرد عادی می‌باشد و تا تصور زوجیت در ذهن فرد دوم ایجاد نشود، وی حکم به ملازمت بین این دو مفهوم نخواهد کرد؛ بنابراین آنچه از قول فخر رازی ظاهر می‌شود آن است که مراد وی از لوازم بین، معنای اعم آن می‌باشد.

۳.۲ لازم بین بالمعنی الاخص

در مقابل دو قول پیشین، عده‌ای از منطق‌دانان لازم بین بالمعنی الاخص را در تحقق دلالت التزامی شرط دانسته‌اند. سراج‌الدین ارموی (بی تا، ص ۳۳) در مطالع بحثی را پیرامون تحقق دلالت مطابقی بدون دلالت التزامی مطرح می‌کند و دلیل خود را آن می‌داند که ممکن است برای معنای مطابقی لفظ، لازم بینی وجود نداشته باشد که از فهم معنای لفظ، فهم آن لازم پدید آید. با توجه به قید اخیر و تطبیق آن با تعریفی که از لازم بین بالمعنی الاخص ارائه گردید، مشخص می‌شود که او معنای اخص لازم بین را در دلالت التزامی معتبر می‌داند. خبیصی (۱۳۸۰ ق: ۵۴، ۱۱۶) نیز همین رأی را برگزیده است. علاوه بر آن‌ها، جرجانی (بی تا: ج ۱/۱۸۸) و دسوقی (بی تا: ج ۱/۱۷۵) در شرح خود بر رساله شمسیه به معتبر بودن لزوم بین به بالمعنی الاخص در دلالت التزامی تصریح کرده‌اند. میرزا مهدی آشتیانی نیز (۱۳۷۶: ۱۴۸) در تعلیقه خود بر شرح منظومه و همچنین مظفر (۱۴۳۹ ق: ۵۶) همین قول را اتخاذ کرده‌اند.

با بیانات فوق مشخص گردید که لزوم معتبر در تحقق دلالت التزامی، به سه شکل در نزد منطقیون تفسیر شده است که به ترتیب از اعم به اخص شامل لزوم ذهنی، لزوم بین بالمعنی الاخص و لزوم بین بالمعنی الاخص می‌شود. با توجه به آنکه ظرف تحقق ادراک ملازمت در عرضی لازم بین با ملزوم خود، ذهن است، بنابراین مرتبه اول اعم مطلق از دو مرتبه بعدی خواهد بود. عام بودن مرتبه دوم نسبت به مرتبه سوم نیز با تعاریفی که در ضمن بیان اقوال فوق آمد و نیز با توجه به وجه تسمیه این دو، واضح می‌باشد.

۳. نقد

پس از تقسیم اقوال منطقیون به سه گروه بر مبنای لزوم معتبر در دلالت التزامی، به نقد تاثیر اشتراط این مراتب در جامعیت دلالت لفظی می‌پردازیم. برای این منظور، ابتدا اشکال مختص به دو مرتبه اخیر لزوم (لزوم بین بالمعنی الاخص و الاخص) را مطرح کرده، و سپس اشکالی جامع به هر سه مرتبه لزوم (مطلق لزوم ذهنی و لوازم بین اعم و اخص) را مطرح می‌کنیم:

۱.۳ نقد مختص به شرط لزوم بین بالمعنی الاخص و الاخص

منطقیون گروه دوم (فخر رازی) و سوم به ترتیب لزوم بین بالمعنی الاخص و الاخص را در دلالت التزامی شرط دانسته‌اند. از سه حیثیت، شرط مذکور آن‌ها قابل نقد است که به ترتیب موارد از اعم به اخص به ذکر آن می‌پردازیم:

۱.۱.۳ نقد از حیث عرضی بودن

اولین حیثیت که محل مناقشه است، حیثیت عرضی بودن لازم بین است. لازم بین مطلقاً چه بالمعنی الاعم و چه بالمعنی الأخص بنا بر تصریح خود منطق‌دانان از اقسام «عرضی» می‌باشد. (نصیرالدین طوسی، ۱۴۴۰ ق: ۳۷؛ کاتبی، ۱۴۳۶ ق: ۱۵۳، ۱۵۴؛ مظفر، ۱۴۳۹ ق: ۱۱۶ - ۱۱۷). در این صورت دامنه دلالت التزامی از دو جهت محدود خواهد شد:

۱. محدودیت از جهت حمل: واضح است که عرضی باید قابلیت حمل نسبت به موضوع خود را داشته باشد. از این جهت اگر تلازم بین دو معنا در دلالت التزامی به گونه ای باشد که معنای دوم قابل حمل بر معنای اول نباشد، عنوان دلالت التزامی بر آن صدق نخواهد کرد؛ به عنوان نمونه، دلالت لفظ «کوری» بر معنای «بینایی» که اتفاقاً بسیاری از منطق‌پویان (کاتبی قزوینی، ۱۴۳۶ ق: ۸۹؛ یزدی، ۱۴۱۲ ق: ۲۳؛ خییسی، ۱۳۸۰ ق: ۵۷؛ قطب‌الدین رازی، بی تا: ۳۰؛ جندی، بی تا: ۱۵) آن را به عنوان مثال معتبر دلالت التزامی ذکر کرده‌اند در حالی که معنای بینایی قابل حمل بر کوری نیست. همچنین مظفر (۱۴۳۹ ق: ۵۶) مثال انتقال از لفظ «دوات» به «قلم» را برای دلالت التزامی ذکر می‌کند. واضح است که معنای «قلم» قابل حمل بر «دوات» نیست. آنچه عجیب به نظر می‌رسد آن است که او - همان‌طور که قبلاً بیان شد - با وجود آنکه تصریح به اشتراط لزوم بین بالمعنی الاخص در دلالت التزامی می‌کند لکن در دلالت التزامی مثالی می‌زند که قابل صدق بر ضابطه او نیست. به عبارتی دیگر، مثالی که خود مظفر آن را از دلالت التزامی می‌داند، به علت عدم تطبیق با لزوم معتبر نزد او، سبب محدودیت دامنه صدق دلالت التزامی می‌شود و چون ضوابط دلالت‌های تطابقی و تضمینی نیز بر آن قابل صدق نیست، مثال او ناقض جامعیت تقسیم دلالت لفظی خواهد بود. حیثیت حمل، همان حیثیتی است که ابن سینا به آن توجه داشته است و دلالت التزامی را به شکل لابلشراط از آن مطرح کرده است^۲ تا چنین اشکالی به آن وارد نشود.

۲. محدودیت از جهت کلی بودن: هر عرضی جدا از حیثیت حمل، یک مفهوم کلی است؛ بنابراین با اشتراط آن در دلالت التزامی، تمامی مفاهیم جزئی از دامنه دلالت التزامی خارج می‌شوند؛ مانند آنکه با شنیدن لفظ «انسان کامل» به معنای «حضرت علی علیه السلام» منتقل شویم. البته منطق رسالت اصلی خود در بخش تصورات را ارائه ضوابط صحیح در کلیات خمس می‌داند و اساساً تعاریف حدی و رسمی با مفاهیم جزئی قابل

ارتباط جامعیت تقسیم دلالت لفظی با شرط لزوم در دلالت التزامی (صادق زرین مهر) ۲۰۱

تحقق نیستند ولی این امر سبب نمی‌گردد که دلالت لفظی بر معانی جزئی را نفی کند؛ بلکه:

- اولاً از یک حیثیت سلبی در منطق تصورات، منطقی نیاز به اخراج موارد غیر مطلوب در حدود و رسوم دارد که با توجه به قاعده فرعیت^۳، اخراج این موارد فرع بر مشخص شدن خود این موارد است.

- ثانیاً از یک حیثیت ایجابی در منطق تصدیقات، دلالت بر معانی جزئی در مباحثی مانند قضایای شخصییه قابل استفاده است. این قضایا از جهت جزئی بودن، قابلیت صغری واقع شدن در قیاس و برهان را دارا هستند؛ بنابراین تعیین ضوابطی برای دلالت جزئی، مفید فایده خواهد بود.

این دو حیثیت (حیثیت حمل و کلی بودن) با عدم جایگیری در دامنه دلالت التزامی، سبب عدم جامعیت تقسیم دلالت لفظی می‌شوند؛ زیرا:

- در گستره دلالت مطابقی نمی‌گنجند؛ چون در عرضی بودن آن‌ها نسبت به معنای لفظ، لحاظ غیریت و ثنویت با معنای خود لفظ شده است در حالی که در دلالت مطابقی وحدت معنا مد نظر است.

- در گستره دلالت تضمینی نیز نمی‌گنجند؛ چون عرضی هستند و عرضی جزئی از ذات موضوع خود نمی‌باشد در حالی که در دلالت تضمینی، جزء بودن معنا مد نظر است.

۲.۱.۳ نقد از حیث لازم بودن عرضی

اشتراک «لازم بودن» عرضی میان گروه دوم و سوم منطق دانان، سبب خروج عرضی‌های غیر لازم می‌شود که عرضی مفارق نامیده می‌شوند. عرضی مفارق، عرضی‌ای است که سلب آن از موضوع خود ممتنع نباشد؛ اگر چه هرگز در عالم واقع از آن موضوع جدا نشود که در این صورت عرضی مفارق دائم نامیده می‌شود (مظفر، ۱۴۳۹ ق: ۱۱۷). مانند متحرک بودن زمین به دور خورشید.

باید توجه داشت که عرضی لازم و مفارق یک وجه اشتراک و یک وجه افتراق دارند؛ وجه اشتراک آن است که از آن جهت که هر دو عرضی هستند، تصور سلب آن‌ها از موضوع خود در عالم اثبات و ذهن ممکن است (وگرنه ذاتی می‌شدند نه عرضی). وجه افتراق نیز به عالم

ثبوت و خارج باز می‌گردد که عرضی لازم قابل انفکاک از موضوع خود نیست به خلاف عرضی مفارق که قابلیت تفکیک از موضوع خود را دارا می‌باشد؛ بنابراین این دو عرضی تنها در عالم ثبوت و خارج با یکدیگر تفاوت دارند نه در عالم اثبات و ذهن.

با لحاظ اشتراک عرضی لازم و مفارق در وجود ذهنی و لحاظ آن‌که اساساً دلالت لفظ بر معنا در عالم ذهن رخ می‌دهد، می‌توان نتیجه گرفت که همانند سازگاری موطن دلالت لفظی با عرضی لازم، موطن این دلالت با عرضی مافرق نیز کاملاً سازگار است. به عبارت دیگر، حیثیت مفارقت عرضی مفارق تنها در عالم خارج است و نسبت به مفارقت یا لزوم آن در ذهن لابشرط است؛ بلکه این عرضی قابلیت آن را دارا است که در ذهن همواره به همراه موضوع خود تصور گردد. این امر مخصوصاً در قسم عرضی مفارق دائم از اقسام عرضی مفارق احتمال بیشتری دارد؛ زیرا به سبب دوام ثبوت این عرضی در عالم خارج برای موضوع خود، احتمال ایجاد علقه دائمی در ذهن نیز بین آن‌ها قوت می‌گیرد؛ بنابراین حتی اگر انتقال دائمی ذهنی از دال به مدلول را در دلالت التزامی معتبر بدانیم، نیازی به اختصاص این انتقال دائمی به عرضی لازم نخواهیم داشت؛ چرا که این انتقال نسبت به عرضی مفارق نیز قابل تحقق است.

با توضیحات فوق مشخص می‌گردد که تقیید به عرضی لازم در دلالت التزامی، سبب خروج امثال دلالت لفظ «زمین» بر «متحرک به دور خورشید» از دلالت التزامی خواهد شد و چون عرضیات مفارق در دامنه دلالت مطابقی و تضمینی نیز نمی‌گنجد^۴، چنین تقییدی سبب عدم جامعیت تقسیم دلالت لفظی می‌شود.

۳.۱.۳ نقد از حیث بیّن بودن

اشتراک «بیّن بودن» لازم در دلالت التزامی، لوازم غیر بیّن را خارج می‌کند. با توجه به اینکه لازم بیّن یا بالمعنی الأعم است یا بالمعنی الاخص، بنابراین لازم غیر بیّن به قسم مقابل هر یک از این دو نیز گفته می‌شود و غیر بیّن بالمعنی الاخص و غیر بیّن بالمعنی الاعم وجود دارد. (حیدری، ۱۴۴۲ ق: ۱۵۳).

با لحاظ اشتراط لزوم بیّن بالمعنی الاخص، لوازم غیر بیّن بالمعنی الاخص خارج می‌شوند. اگر نسبت بین دو کلی عموم و خصوص مطلق باشد، نسبت نقیض آن دو، عموم و خصوص مطلق لکن به شکل عکس خواهد بود؛ مانند غیر انسان که شامل غیر حیوانات و همچنین حیوانات غیر انسان می‌شود؛ بنابراین لوازم غیر بیّن بالمعنی الاخص، علاوه بر لوازم غیر بیّن

ارتباط جامعیت تقسیم دلالت لفظی با شرط لزوم در دلالت التزامی (صادق زرین مهر) ۲۰۳

بالمعنی الاعم، شامل آن لوازم بین بالمعنی الاعم می شود که بین بالمعنی الاخص نیستند. از همین دو جهت به دامنه دلالت لفظی اشکال وارد می شود:

۱. محدودیت از جهت لوازم بین بالمعنی الاعم که بین بالمعنی الاخص نباشند: این لوازم شامل مواردی می شوند که تصور معنای ملزوم در دلالت بر لازم کافی نباشد و حتماً باید معنای لازم و نسبت بین این دو تصور شود تا جزم به ملازمت حاصل گردد و الا اگر تنها تصور ملزوم کافی باشد، این لوازم، بین بالمعنی الاخص نیز خواهند بود؛ مانند فهم معنای «قابل صنعت کتابت» از لفظ «انسان» که نیازمند تصور هر دو طرف و نسبت بین آن دو برای جزم به ملازمت است.

۲. محدودیت از جهت لوازم غیر بین بالمعنی الاعم: این لوازم شامل مواردی می شوند که تصور بین دو طرف و نسبت بین آن دو در جزم به ملازمت کافی نیست؛ بنابراین نیاز به امر دیگری مانند استدلال یا غیر آن نظیر تجربه و مشاهده دارند (نک. حیدری، ۱۴۴۲ ق: ۱۵۳)؛ مانند فهم معنای «منبسط در اثر حرارت» از لفظ «فلزات» که نیاز به مشاهده و تکرار آن دارد تا ذهن با تجربه حاصل، جزم به ملازمت کند.

اما با لحاظ اشتراط لزوم بین بالمعنی الاعم در دلالت التزامی، تنها اشکال دوم (عدم شمول لوازم غیر بین بالمعنی الاعم) از حیثیت بین بودن به آن وارد می شود؛ بنابراین از حیث بین بودن، دو اشکال به اشتراط لزوم بین بالمعنی الاخص و یک اشکال به اشتراط لزوم بین بالمعنی الاعم وارد می شود. نکته قابل توجه آن است که طبق ضابطه ملحوظ بین گروه دوم و سوم منطقیون، نه تنها دلالت التزامی، بلکه هیچ یک از اقسام دیگر دلالت لفظی شامل لوازم غیر بین بالمعنی الاعم نمی شود در حالی که چنین لوازمی از مباحث خود علم منطق می باشند که در صناعات خمس، مثلاً در مشاهدات و مجربات نیاز به مطرح شدن دارند؛ همانند مثال انبساط فلزات که بالاتر ذکر شد.

تا بدین جا نشان داده شد که تقسیم دلالت لفظی با اشتراط لزوم بین بالمعنی الاعم یا بالمعنی الاخص در دلالت التزامی، مجموعاً نسبت به پنج دسته از معانی جامع نمی باشد:

۱. معانی غیر قابل حمل بر معنای لفظ

۲. معانی جزئی

۳. عرضیات مفارق

۴. عرضیات لازم غیر بین بالمعنی الاعم

۵. عرضیات لازم غیر بین بالمعنی الاخص که بین بالمعنی الاعم نباشند

۲.۳ نقد جامع از حیث حصر عقلی

علاوه بر پنج دسته از مفاهیم فوق، مورد ششمی نیز وجود دارد که با اشتراط مرتبه اول لزوم (مطلق لزوم ذهنی)، سبب عدم جامعیت تقسیم دلالت لفظی می‌شود. با توجه به آنکه مرتبه اول لزوم، نسبت به دو مرتبه دیگر (لزوم بین بالمعنی الاعم و الاخص) به لحاظ مصداق، اعم مطلق است، اگر ثابت گردد که مرتبه اول شامل دسته‌ای از معانی نیست، قطعاً مراتب دوم و سوم نیز شامل آن نخواهند بود؛ زیرا اگر مفهوم اعم مطلق شامل مصداقی نشود، مفهوم اخص مطلق نیز قطعاً شامل آن مصداق نخواهد بود.

برای مطرح نمودن آن دسته از معانی که با اشتراط مطلق لزوم ذهنی از دامنه دلالت التزامی خارج شده و سبب عدم جامعیت تقسیم دلالت لفظی می‌گردد، از قول برخی منطق‌دانان استفاده خواهیم نمود که در صدد ارائه تقسیمی ثنائی و عقلی از دلالت لفظی برآمده‌اند تا انحصار آن را در سه دلالت مطابقی، تضمنی و التزامی نشان دهند. قول آن‌ها خالی از اشکال نیست و پس از بیان تقسیمات ثنائی آن‌ها، به تحلیل و نقد این تقسیمات بر مبنای ضابطه اعتبار شده دلالت التزامی در این تقسیمات و ارتباط آن با عدم جامعیت و انحصار عقلی دلالت لفظی می‌پردازیم:

- فخر رازی (۱۳۸۱: ۲۰) در منطق الملخص پس از بیان اقسام دلالت لفظی، ادعا می‌کند که این اقسام به شیوه دیگری قابل استخراج می‌باشند. او برای این امر، ابتدا دلالت لفظی را به وضعی و عقلی تقسیم می‌کند. به عقیده او، قسم اول همان دلالت مطابقی است و قسم دوم، دلالت لفظ بر معنای لازم مسمای لفظ که اگر این معنای لازم داخل در معنای مسمی باشد، دلالت تضمنی و اگر خارج از آن باشد، دلالت التزامی است.

- قطب الدین شیرازی (۱۳۹۲: ج ۶۱/۱) در شرح حکمت اشراق پس از شرح دلالت‌های قصد، حیطة و تطفل^۵ به بیان وجه انحصار دلالت لفظی در این سه قسم می‌پردازد: دلالت لفظ بر معنا یا به واسطه وضع است (دلالت مطابقی) یا چنین نیست. اگر چنین نباشد، یا برای داخل معنای وضعی است (دلالت تضمنی) یا چنین نیست و اگر چنین نباشد، لفظ به ناچار دال بر ملزوم^۶ ذهنی معنای وضعی خود است که اگر چنین نباشد، محال لازم می‌آید.

ارتباط جامعیت تقسیم دلالت لفظی با شرط لزوم در دلالت التزامی (صادق زرین‌مهر) ۲۰۵

- تفتنازانی (۱۴۱۲ ق: ۲۲ - ۲۳) در تهذیب دلالت لفظ بر تمام معنای وُضَع له را مطابقی، بر جزء معنا را تضمینی و بر خارج معنا را التزامی می‌نامد که ناچاراً باید در آن لزوم عقلی یا عرفی باشد.

در مورد تقسیم اول باید گفت با اینکه در نگاه کلی به نظر می‌آید که فخر رازی تقسیمی کاملاً عقلی و ثنائی ارائه کرده است، ولی همان ابتدای تقسیم او محل اشکال است. او دلالت لفظی را یا وضعی می‌داند یا عقلی که قسم اخیر را به دلالت لفظ بر معنای لازم تفسیر می‌کند که این معنای لازم یا داخل در معنای اول (موضوع له) است یا خارج (غیر داخل) آن. حال سؤالی که مطرح می‌شود آن است که وجه جامع بین این معنای داخلی و خارجی چیست که تقسیم یکدیگر قرار گرفته‌اند و عنوان «دالت عقلی» بر هر دوی آن‌ها صدق می‌کند؟

دالت بر معنای داخل، همان دلالت کل بر اجزای خود است که تخلف ناپذیر است. دلالت بر معنای خارج نیز گونه ای از تخلف ناپذیری در ذهن دارد؛ چون مراد او از لزوم، نوعی از لزوم ذهنی است که با فهم معنای وضع له، به معنای لازم آن منتقل شویم (فخر رازی، ۱۳۸۱: ۲۰)؛ بنابراین به نظر می‌رسد وجه جامع دلالت بر معنای داخلی و خارجی که فخر رازی عنوان دلالت عقلی را به آن دو می‌دهد، تخلف ناپذیری است.

حال به ابتدای تقسیم او باز می‌گردیم که دلالت را به وضعی و عقلی تقسیم نمود؛ با توجه به آنکه او ظاهراً^۷ در صدد ارائه تقسیمی ثنائی و عقلی است، تعبیر دیگری از عناوین اقسام او ارائه می‌دهیم که با ثنائی بودن تقسیم سازگارتر باشد؛ از همین جهت، عنوان دو قسم ابتدایی دلالت را «وضعی» و «غیر وضعی» لحاظ می‌کنیم.^۸ قسم اخیر همان عنوان «دالت عقلی» را دارد و با توجه به آنکه گفته شد ماهیت این دلالت، تخلف ناپذیری است، باید نسبت بین دو کلی «دالت غیر وضعی» و «دالت تخلف ناپذیر» تساوی باشد^۹ در حالی که این امر صحیح به نظر نمی‌رسد. برای نشان دادن این مسئله، به ذکر یک مثال ناقض تساوی اکتفا می‌کنیم: اگر شخصی یکبار با شنیدن لفظ «میز» تنها معنای وضع له آن را بفهمد و بار دیگر به علت وجود قرینه ای، علاوه بر فهم معنای موضوع له آن، ذهن او به معنای «صندلی» منتقل شود؛ اولاً دلالت لفظ «میز» بر معنای اخیر طبق نظر فخر رازی دلالت وضعی نیست و ثانیاً این دلالت تخلف پذیر است؛ بنابراین نسبت بین دو کلی دلالت غیر وضعی و دلالت تخلف ناپذیر تساوی نیست و تقسیم فخر رازی - به فرض ثنائی بودن - صحیح نمی‌باشد.

۱.۲.۳ پاسخ به اشکال اصل دلالت لفظ به شکل غیر دائمی بر معنا

ممکن است به مثال اخیر در نقد تقسیم فخر رازی اشکال گردد که اساساً دلالت محسوب نمی‌گردد تا فرع بر آن، دلالت التزامی محسوب شود؛ قطب‌الدین رازی (۱۴۴۲ ق: ج ۱۱۷/۱) در شرح مطالع گفته است که دلالت، مشترک لفظی است و به دو معنا به کار می‌رود:

۱. معنای خاص: آن است که در تمام زمان‌ها و به شکل دائمی با استعمال لفظ، معنای آن فهمیده شود.

۲. معنای عام: آن است که در هر زمانی که باشد (بدون قید دوام)، معنای لفظ فهمیده شود.

ادعای قطب‌الدین رازی آن است که معنای اصطلاحی دلالت همان معنای اول است. بنابراین طبق مبنای او، مثال دلالت لفظ «میز» بر معنای «صندلی» که در برخی زمان‌ها رخ می‌دهد، اساساً دلالت نخواهد بود تا بخواهد دلالت التزامی باشد! او اضافه می‌کند که سبب فهم معنا به شکل غیر دائمی از لفظ، وجود قرائنی به همراه آن لفظ است که مجموع قرائن و لفظ دال نامیده می‌شود نه خود لفظ به تنهایی.

اگر منظور قطب‌الدین رازی از معنای «اصطلاحی»، معنای کلی مصطلح در عرف علمی (اعم از منطق و سایر علوم) باشد، سخن او صحیح نیست و اتفاقاً به تصریح میرسید شریف جرجانی (۱۴۴۲ ق: ج ۱۱۷/۱ - ۱۱۸) در حاشیه همان مطلب قطب‌الدین و تصریح سید رائد حیدری در المقرر (۱۴۴۲ ق: ۵۱)، دلالت در لسان علمی ادبیات و اصول فقه به همان معنای عام خود به کار می‌رود که چنین استعمالی در علوم دیگر، مثال نقض قول قطب‌الدین محسوب می‌شود.

اما اگر مراد قطب از معنای «اصطلاحی»، معنای مصطلح بین منطقیون باشد که میرسید شریف جرجانی (۱۳۶۵: ج ۱۵/۲) نیز این ادعا را در کبری مطرح کرده است، باز هم پذیرش آن ساده به نظر نمی‌رسد؛ زیرا لازمه این امر آن است که آن‌ها جعل اصطلاحی خلاف عرف علوم دیگر انجام داده باشند که فی نفسه اشکالی ندارد و اتفاقاً علوم کثیراً به جعل اصطلاح متناسب با نیازهای خود می‌پردازند؛ لکن آنچه باید مورد توجه قرار گیرد آن است که در صورت جعل اصطلاح در علمی خاص، اهل آن علم باید به آن تصریح کنند و اساساً تعریفی از اصطلاح مطلوب خود ارائه دهند. در غیر این صورت بدون ارائه تعریف و جعل اصطلاحی جدید، استفاده از لفظی که معنای مشخص و تعریف شده‌ای در لسان علمی دارد، به معنای اراده همان معنای مصطلح و مشهور علمی خواهد بود. چطور ممکن است افرادی نظیر ابن سینا در کتب

ارتباط جامعیت تقسیم دلالت لفظی با شرط لزوم در دلالت التزامی (صادق زرین مهر) ۲۰۷

مختلف نظیر شفاء (۱۴۰۵ ق: ج ۴۳/۱)، اشارات و تنبیهات (۱۴۰۳ ق: ج ۲۸/۱)، منطق مشرقیین (۱۳۶۴: ۱۴)، کاتبی در رساله شمسیه (۱۴۳۶ ق: ۸۲). خواجه نصیرالدین طوسی (۱۴۰۳ ق: ج ۲۸/۱) و فخر رازی (۱۳۸۴، ج ۳۲/۱) در شرح اشارات، ملاصدرا در التقیح (۱۳۷۸: ۷)، شیخ اشراق در مشارع و مطارحات (سهروردی، ۱۳۸۵: ۱۰) و حکمت اشراق (سهروردی، ۱۳۹۲: ج ۶۰/۱) به تقسیم دلالت و شرح اقسام آن پرداخته باشند در حالی که مقسم این تقسیمات در نزد آن‌ها معنایی غیر از معنای مصطلح در لسان علمی داشته باشد و آن‌ها به تعریف آن نپرداخته باشند؟! به نظر نمی‌رسد که ادعای قطب در این زمینه صحیح باشد بلکه دلالت به همان معنای مرسوم علمی، در لسان منطق‌دانان به کار رفته است؛ مؤید چنین برداشتی، تصریح برخی منطق‌دانان به استعمال لفظ «دالت» در منطق به همان معنای مرسوم در ادبیات و اصول فقه می‌باشد (نک. حیدری، ۱۴۴۲ ق: ۵۱). همچنین همانطور که در بیان مرتبه «مطلق لزوم ذهنی» گذشت، تفتازانی دلالت لفظ بر معنا را نسبت به تحقق آن با فوریت یا تأمل در قرائن لایشرط می‌داند.

اما اینکه قطب‌الدین رازی می‌گوید مجموع لفظ و قرائن دال است نه خود لفظ محل تأمل است؛ دال بودن مجموع لفظ و قرائن صحیح است اما آیا این امر سبب می‌شود که خود لفظ دال محسوب نگردد؟ برای تبیین این مسئله باید به بررسی رابطه اجزاء با کل شامل آن اجزاء در زمینه کسب صفات پردازیم و به این سؤال پاسخ دهیم که اگر یک کل واجد صفتی باشد و اجزاء آن کل در پدید آمدن آن صفت نقشی مثبت و همسو داشته باشند، آیا نسبت دادن آن صفت به اجزای این کل غیر صحیح خواهد بود؟ مخصوصاً آنکه اساساً آن اجزاء شأنیت اتصاف به آن صفت را دارا باشند؛ برای مثال بدنه خودرویی را تصور کنید که سیاه رنگ است، لازمه پدید آمدن چنین صفتی آن است که بیشتر یا تمام اجزای آن سیاه رنگ باشند با توجه به آنکه هر یک از اجزاء در بدنه این خودرو شأنیت اتصاف به رنگ را دارا می‌باشند، آیا نمی‌توان به اجزایی که نقش مثبتی در پدید آمدن وصف سیاهی برای بدنه را دارا هستند همین وصف را نسبت داد؟ بلکه اگر این اجزاء به نوبه خود دارای چنین وصفی نباشند، هرگز آن وصف برای آن کل (بدنه خودرو) پدید نخواهد آمد. حال با لحاظ این نتیجه به مبحث دلالت باز می‌گردیم؛ آنکه مجموع لفظ و قرائن دال هستند صحیح است ولی این مسئله لزوماً سبب آن نمی‌گردد که صفت دال بودن را از لفظ که جزئی از آن کل است سلب کنیم؛ بلکه چون خود لفظ شأنیت اتصاف به دلالت را دارد و علاوه بر آن تأثیری مثبت در وقوع دلالت کل بر معنا را داراست، خود لفظ نیز دال بر آن معنا محسوب می‌شود. همچنین در تأیید معتبر دانستن دلالت لفظ بر

معنا با وجود قرائن، می‌توان به نقل مطلبی تمسک جست که سید رائد حیدری (۱۴۴۲ ق: ۵۱) از برخی منطق‌دانان انجام می‌دهد که اساساً جمیع اهل منطق و ادبیات و اصول فقه، لفظ را در زمان وجود قرینه دال می‌دانند؛ مثلاً می‌گویند «أسد» با قرینه «یرمی» به دلالت مطابقی دال بر معنای رجل شجاع است. همچنین همانطور که گذشت نیز مشخص شد که تفتازانی وجود قرائن را سبب عدم اعتبار دلالت لفظ نمی‌داند.

با تفاسیر فوق به نظر می‌رسد که اشکال قطب‌الدین رازی غیر وارد باشد؛ بنابراین مثال‌هایی از سنخ دلالت لفظ «میز» بر معنای «صندلی» که در برخی از زمان‌ها با وجود قرینه رخ می‌دهند، از مثال‌های معتبر دلالت محسوب می‌گردند.

اما با گذر از پاسخ به اشکال مثالی که در نقد تقسیم فخر رازی بیان شد، تقسیم دوم؛ یعنی تقسیم قطب‌الدین شیرازی نیز محل اشکال است. او اشتباه فخر رازی را مرتکب نشده است و از همان ابتدا دلالت را به «وضعی» و «غیر وضعی» تقسیم کرده است. سپس غیر وضعی را به دلالت بر معنای داخل و خارج (غیر داخل) تقسیم نموده است. تا بدین جا تقسیم او هیچ اشکالی ندارد؛ سپس می‌گوید که حالت اخیر (دلالت بر معنای خارج) حتماً باید بر معنای لازم دلالت کند و الا انتقال ذهن از مسمای لفظ به معنای دوم محال است. به عبارتی دیگر، او اساساً مدعی است دلالت بر خارج معنای موضوع‌له بدون شرط وجود لزوم ذهنی ممکن نیست؛ یعنی تلازم ذهنی شرط تحقق دلالت بر معنای خارجی است نه آنکه دلالت بر معنای خارجی را مقید به قید لزوم ذهنی کنیم. این همان معنایی است که ملاصدرا (صدرالدین شیرازی، ۱۳۹۲: ج ۱/۲) در تعلیقه خود بر متن قطب بدان اشاره نموده است. برای تبیین بحث و از باب «تعرف الأشياء بأضدادها» نقطه مقابل آن را بیان می‌داریم تا منظور قطب واضح گردد:

برخی از منطقیون، دلالت التزامی را ناظر به تفاوت آن با دلالت تضمینی (دلالت بر داخل معنای لفظ)، به شکل دلالت بر خارج معنای لفظ تعبیر نموده‌اند اما این دلالت بر معنای خارجی را به شکل مطلق بیان نداشته‌اند بلکه آن را مقید به قید «لزوم» نموده‌اند. برای نمونه، خواجه نصیرالدین طوسی (۱۴۴۰ ق: ۲۲) در تجرید بیان می‌دارد که دلالت لفظ بر تمام معنای آن مطابقت؛ بر جزء آن معنا تضمین و بر ملزوم ذهنی در حالی که خارج از معنای موضوع‌له باشد، التزام است. ملاهادی سبزواری (۱۳۶۹: ج ۹۱/۱) دلالت خارجی را به شرط لزوم، التزام نامیده است. او در منظومه چنین سروده است:

دلالة اللفظ بـدلت مطابـقة
و ما علی الجزء تضمنا وسم
حیث علی تمام معنی وافقه
و خارج المعنی التزام إن لزوم

ارتباط جامعیت تقسیم دلالت لفظی با شرط لزوم در دلالت التزامی (صادق زرین‌مهر) ۲۰۹

روشن است که در صورت مقید کردن دلالت بر معنای خارج به قید لزوم، عقلاً می‌توان حالت دیگری برای آن فرض نمود و آن زمانی است که دلالت بر معنای خارجی مقید به عدم لزوم باشد که فرض این حالت - اعم از آنکه صحیح باشد یا خیر - هیئت و ساختار تقسیم را از شکل انحصار عقلی بیرون می‌آورد.

با این تفاسیر، مراد سخن قطب مشخص می‌گردد؛ او دلالت بر معنای خارجی را مقید به قید لزوم نکرده است بلکه آن را به شکل مطلق آورده است ولی ادعا می‌کند که اساساً این دلالت بر خارج معنا به شکلی غیر از وجود رابطه تلازم ذهنی بین معنای موضوع‌له و معنای خارج قابل تحقق نیست و الا ذهن به آن معنای خارجی منتقل نمی‌شود.

اینکه قطب الدین شیرازی تحقق دلالت بر خارج معنا را منحصر در وجود این رابطه تلازم می‌داند محل اشکال است. در تبیین این نقد می‌گوییم: همانطور که در پاسخ به اشکال وارد به نقد تقسیم فخر رازی بیان شد، انتقال ذهن با شنیدن یک لفظ از معنای آن لفظ به معنای خارجی به دو شکل اعم و اخص قابل تصور است:

۱. دلالت اعم: انتقال ذهنی مذکور مربوط به زمان استعمال مشخص خودش است و نسبت به اینکه در استعمالات دیگر این انتقال رخ بدهد یا ندهد لابشرط است.

۲. دلالت اخص: انتقال ذهنی مذکور مربوط به زمان‌های استعمال خاصی نیست و دوام دارد و همیشگی است؛ یعنی ذهن باید همواره با شنیدن لفظ در معنای خود، به معنای خارجی مد نظر منتقل گردد.

اگر مراد قطب الدین از لزومی که ذکر می‌کند قسم اول باشد، کلام او صحیح است؛ لکن با نگاه به آنچه او در کتاب درة التاج بیان نموده، مشخص می‌شود که مرادش چنین نیست و او قسم دوم که اخص است را اراده نموده است؛ چرا که او در آن کتاب نیز در حصری عقلی، هر آنچه غیر دلالت مطابقی و تضمینی است را دلالت التزامی می‌داند. سپس می‌گوید که باید در دلالت التزامی هرگاه معنای وضع‌له در ذهن حاصل شود، معنای دوم نیز حاصل شود. او یکی از دلایل این امر را محال بودن سمت مقابل؛ یعنی انتقال دائمی ذهن به غیر معنای لازم می‌داند (قطب الدین شیرازی، ۱۳۶۹: ج ۳۰۷/۲). با توجه به این بیان، معلوم می‌گردد که مراد او دلالت اخص است که باید در تمامی استعمالات لفظ در معنای موضوع‌له و در تمامی زمان‌ها به شکل دائمی رخ دهد.

لحاظ دلالت اخص در دلالت التزامی که شرط تحقق آن دوام است، سبب عدم جامعیت تقسیم دلالت لفظی او می‌گردد؛ زیرا دلالت لفظ بر خارج معنای خود تنها در صورتی قابل تحقق نیست که در تمامی زمان‌ها از معنای لفظ به آن معنای خارجی منتقل شویم؛ بلکه اگر تنها در یک استعمال نیز چنین مسئله‌ای رخ دهد، برای تحقق دلالت خارجی کفایت می‌کند؛ مانند همان مثال که شخص یکبار با شنیدن لفظ «میز» به معنای «صندلی» منتقل می‌شود. حال اینکه در استعمالات دیگر لفظ میز، ذهن او به معنای صندلی منتقل بشود یا نشود ارتباطی به تحقق استعمال فعلی ندارد و تحقق آن را مخدوش نمی‌نماید.

با نقد تقسیم فخر رازی و قطب الدین شیرازی، به تحلیل قول تفتازانی می‌پردازیم. تقسیم او در نگاه بدوی ثنائی نیست و تفصیلی می‌باشد؛ زیرا یکباره دلالت لفظی را به سه قسم^۱ تقسیم کرده است؛ اما از کاربرد لفظ «خارج» در دلالت التزامی در مقابل لفظ «جزء» - که مشعر به «داخل» بودن است - در دلالت تضمینی، به نظر می‌رسد که او در صدد بیان نوع عقلی تقسیم تفصیلی^{۱۱} و حصر اقسام دلالت لفظی است: «...و علی جزئه تضمن و علی الخارج التزام و لا بد فیه من اللزوم عقلاً أو عرفاً». (تفتازانی، ۱۴۱۲ ق: ۲۳). مؤید قصد حصر اقسام توسط او، جدا بیان کردن شرط تحقق آن مشابه قطب الدین شیرازی است. عطار نیز در حاشیه خود چنین برداشتی از سبب جدا بیان کردن شرط تحقق دلالت التزامی داشته است (عطار، ۱۳۸۰ ق: ۵۲). ظاهر قول تفتازانی آن است که مراد وی از لزوم - همانند قطب الدین شیرازی - لزومی همیشگی و دائمی است. از همین جهت است که ملاعبدالله (یزدی، ۱۴۱۲ ق: ۲۳) در شرح آن چنین می‌گوید که لزوم، بودن امر خارجی به حیثیتی است که تصور معنای موضوع له لفظ بدون آن معنای خارجی محال باشد؛ بنابراین دقیقاً همان اشکال وارد شده به تقسیم قطب الدین، به تقسیم او نیز وارد می‌شود.

با نقد تقسیم‌های موجود، ناکافی بودن آن‌ها در حصر اقسام دلالت لفظی مشخص گردید. حال سؤالی که مطرح می‌شود آن است که رابطه عدم جامعیت چنین تقسیم‌هایی با لزوم معتبر در دلالت التزامی چیست؟ به نظر می‌رسد که اگر هر یک از سه معنای لزوم یاد شده (ذهنی، بین بالمعنی اعم، بین بالمعنی الاخص) را شرط دلالت التزامی بدانیم، باز هم اشکال عدم جامعیت و حصر اقسام دلالت لفظی به قوت خود باقی می‌ماند؛ زیرا اساساً معنای غیر لازمی که دلالت دائمی نداشته باشد لحاظ نشده است و وقتی که معنای اول و اعم لزوم - که همان لزوم ذهنی است - شامل این دلالت نباشد، قطعاً دو معنای دیگر که نسبت به معنای اول لزوم اخص مطلق به لحاظ مصادیق هستند، شامل این دلالت غیر لازم نمی‌شوند. البته منطقی به نظر می‌رسد که

ارتباط جامعیت تقسیم دلالت لفظی با شرط لزوم در دلالت التزامی (صادق زرین‌مهر) ۲۱۱

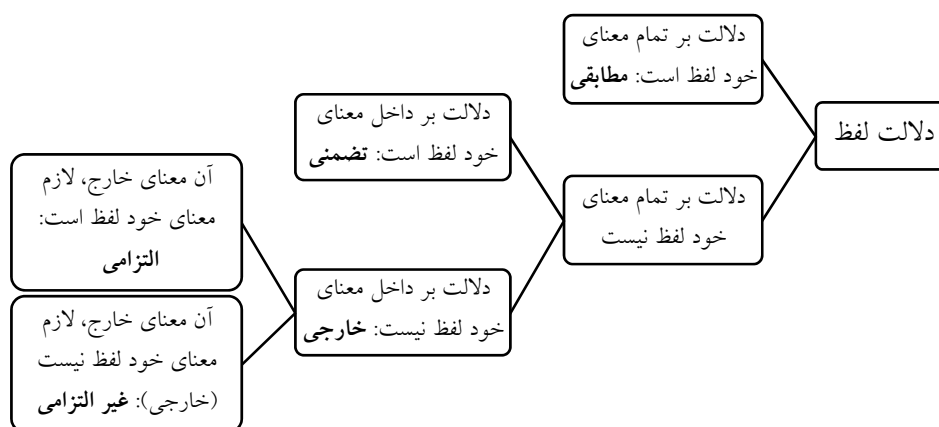
در دلالت التزامی با توجه به وجه تسمیه آن، نوعی از لزوم مد نظر باشد؛ لکن نیازمند بیان دیگری از اقسام دلالت لفظی هستیم تا جامعیت تقسیم آسیب نبیند و شامل دلالت بر معنای غیر لازمی نیز شود.

۴. پیشنهاد جایگزین

با تحلیل و نقد جامعیت دلالت لفظی بر مبنای مراتب مختلف لزوم در نزد منطقیون، نیازمند ارائه تقسیمی جدید هستیم. مبنای این تقسیم را حصر عقلی قرار داده و آن را به شکلی مطرح می‌کنیم که خالی از اشکالات وارده به تقسیم‌های عقلی منطقیون باشد:

دالت لفظ یا بر تمام معنای خود است (دالت مطابقی) یا چنین نیست؛ اگر چنین نباشد، یا بر معنایی داخل معنای خود دلالت می‌کند (دالت تضمینی) یا چنین نیست؛ اگر چنین نباشد، یعنی بر معنایی غیر داخل در معنای خود لفظ دلالت می‌کند که همان معنای خارج است (دالت خارجی). این معنای خارجی یا لازم معنای خود لفظ است (دالت التزامی) یا چنین نیست (دالت غیر التزامی).

تقریر فوق به شکل نموداری چنین می‌شود:



همان طور که مشاهده می‌شود، در تقسیم جدید دلالتی اعم از دلالت التزامی را به عنوان قسم سوم دلالت لفظی پس از دلالت مطابقی و تضمینی مطرح کرده ایم که از دو ناحیه حائز اهمیت است:

- اول آن که تقسیم دلالت لفظی در این صورت جامع خواهد بود و شامل همه دلالت‌هایی می‌شود که مشخص گردید در گستره تقسیمات قبلی نمی‌گنجد:

۱. معانی خارج و در عین حال غیر لازم نسبت به معنای لفظ

۲. معانی غیر قابل حمل بر معنای لفظ

۳. معانی جزئی

۴. عرضیات مفارق

۵. عرضیات لازم غیر بین بالمعنی الاعم

۶. عرضیات لازم غیر بین بالمعنی الاخص که بین بالمعنی الاعم نباشند

- دوم آن که این تقسیم سبب مخدوش شدن اعتبارات مصطلح فعلی در زبان منطقیون نمی‌شود؛ زیرا اساساً قسمی به عنوان دلالت التزامی نفی نشده است بلکه ذیل عنوان دلالت خارجی قرار گرفته است. همچنین لزوم معتبر در این دلالت التزامی قابل تفسیر به تمامی مراتب لزوم مذکور در میان منطق‌دانان خواهد بود.

۵. نتیجه‌گیری

دامنه صدق دلالت التزامی با اشتراط هر یک از مراتب لزوم شامل لزوم ذهنی، لزوم بین بالمعنی الاعم یا لزوم بین بالمعنی الاخص، مجموعاً با محدودیت صدق در شش ناحیه رو به رو است: ۱- معانی خارجی غیر لازم نسبت به معنای لفظ ۲- معانی غیر قابل حمل بر معنای لفظ ۳- معانی جزئی ۴- عرضیات مفارق ۵- عرضیات لازم غیر بین بالمعنی الاعم ۶- عرضیات لازم غیر بین بالمعنی الاخص که بین بالمعنی الاعم نمی‌باشند. نکته قابل توجه آن است که این موارد علاوه بر این که در دامنه صدق دلالت التزامی نمی‌گنجد، به دلیل عدم تطبیق آن‌ها با عنوان دلالت مطابقی و تضمینی، اساساً در دامنه دلالت لفظی جای نمی‌گیرند و جامعیت آن را مخدوش می‌کنند. تقسیمات ثنائی ذکر شده توسط برخی منطق‌دانان نیز مسئله را حل نمی‌کند؛ زیرا با تحلیلی که نسبت به بیانات مختلف این تقسیمات گذشت، مشخص گردید که هر یک به نوبه خود دچار اشکالی در حصر عقلی شده‌اند. در نهایت راه حل پیشنهادی این پژوهش آن است که در یک تقسیم ثنائی جدید، قسم سوم دلالت لفظی را «دلالت خارجی» قرار دهیم که نسبت به لزوم لاشروط است و با قرار دادن دلالت التزامی در ذیل آن، تقسیم جدید در ضمن رفع اشکالات تقسیمات پیشین، قابل تطبیق با آن‌ها خواهد بود.

پی‌نوشت‌ها

۱. ممکن است مثال‌های بوعلی - به ترتیب مذکور در متن مقاله - از حیث اندراج تحت دلالت تضمینی یا عقلی مورد مناقشه قرار گیرند که پیشنهاد می‌شود توضیح مبسوط او در مورد تحقق دلالت آن‌ها در شفاء مورد مطالعه قرار گیرد (نک. ۱۴۰۵ ق: ج ۱ / ۴۱ - ۴۴). آنچه در این مقاله از قول او اهمیت دارد، مطرح نمودن لزوم به شکل لایشراط نسبت به حمل توسط اوست.
۲. این مطلب با مثال‌هایی که او در اشارات می‌زند فهمیده می‌شود و خواهی نصیرالدین طوسی به آن تصریح می‌کند که شرح آن در بیان مرتبه اول لزوم معتبر نزد منطقیون گذشت.
۳. این قاعده عبارت است از «ثبوت شیء لشیء فرع ثبوت المثبت له»
۴. حداقل دلیل این مسئله همان است که در شرح خروج معانی غیر قابل حمل و معانی غیر کلی از دامنه دلالت‌های مطابقی و تضمینی بیان شد.
۵. شیخ اشراق این سه عنوان را به ترتیب برای دلالت تطابقی، تضمینی و التزامی به کار برده است (سهروردی، یحیی بن حبش، ۱۳۹۲: ج ۶۰/۱).
۶. عبارت قطب در این قسمت چنین است: «الابد و ان یکون بتوسط وضعه لملزومه الذهنی و إلا استحال انتقال الذهن من المسمی الیه» با وجود اینکه او لفظ ملزوم را استفاده نموده است ولی ظاهراً مراد او از معنای آن، همان لازم ذهنی است. این امر با توجه به تعریفی که قبل‌تر از دلالت التزامی ارائه داد، روشن می‌گردد (قطب الدین شیرازی، ۱۳۹۲: ج ۶۰/۱).
۷. ادعا نمی‌شود که حتماً تقسیم او ثنائی است ولی با توجه به اینکه او پس از ذکر تعاریف دلالت مطابقی، تضمینی و التزامی (فخر رازی، ۱۳۸۱: ۱۹) به ارائه نوع دیگری از تقسیم می‌پردازد و خود تصریح می‌کند که قصد استخراج این اقسام را به شکلی دیگر دارد، به نظر می‌رسد که در صدد اثبات صحت اقسام دلالت با یک حصر عقلی می‌باشد. این امر با مقایسه تقسیم او با تقسیم که از قطب الدین شیرازی - که در مرتبه اول دلالت را به وضعی و غیر وضعی تقسیم می‌کند - ذکر شد، قوت بیشتری پیدا میکند. در هر صورت آنچه در این قسمت از مقاله اهمیت دارد، نقد تقسیمات عقلی ارائه شده برای دلالت است که با سه قسم مشهور آن قابل تطبیق نمی‌باشد.
۸. باید توجه نمود که اگر در تقسیم ثنائی جعل عنوانی رخ می‌دهد، باید این کار برگرفته از همان نفی و اثبات موجود در تقسیم باشد؛ به عنوان مثال اگر گفته شود لازمه یک معنا یا داخل آن است یا خارج آن، این تقسیم، یک تقسیم ثنائی است؛ زیرا عناوین اصلی قسم‌های آن در اصل «داخل» و «غیر داخل» بوده است که چون غیر داخل همان خارج است، می‌توان بجای عنوان غیر داخل، از عنوان خارج برای آن استفاده نمود که ضربه‌ای به تقسیم ثنائی نمی‌زند. از این رو بر فرض ثنائی دانستن تقسیم فخر رازی عناوین «وضعی» و «عقلی» را به «وضعی» و «غیر وضعی» تغییر می‌دهیم.

۹. زیرا با فرض ثنائی بودن تقسیم، این دو عنوان حاکی از مصادیق یکسانی خواهند بود و ما فقط عنوان قسم دلالت عقلی را طبق مبنای فخر رازی، دلالت تخلف ناپذیر قرار دادیم که با توجه با ثنائی بودن تقسیم و آنکه این قسم، قسم دلالت «وضعی» است، می‌توانیم عنوان دلالت «غیر وضعی» را نیز به آن بدهیم.
۱۰. از آنجا که در دلالت عقلی و ثنائی اقسام دائر مدار نفی و اثبات هستند، بنابراین در هر مرحله از تقسیم تنها باید دو قسم وجود داشته باشد که یک قسم قید اثبات و قسم دیگر قید نفی دارد.
۱۱. تقسیم تفصیلی به دو قسم عقلی و استقرائی منقسم می‌شود. طریق عقلی آن چنین است که عقل نمی‌تواند قسم دیگری برای آن فرض کند. اساس چنین امری بر مبنای بازگشت این تقسیم به تقسیم ثنائی استوار است (مظفر، ۱۴۳۹ ق: ۱۵۵).

کتاب‌نامه

- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۴۰۵ ق)، الشفاء: المنطق، قم، مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی (ره).
- ابن سینا (۱۴۰۳ ق)، «الإشارات و التنبیها»: در شرح الإشارات و التنبیها للطوسی (مع المحاکمات)، قم: دفتر نشر الکتاب.
- ابن سینا (۱۳۶۴ ش)، «منطق المشرقیین»: در منطق المشرقیین و القصیده المزوجة فی المنطق، قم: کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره).
- آشتیانی، مهدی (۱۳۷۶ ش)، تعلیقه علی شرح المنظومة السبزواری، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، مرکز انتشارات.
- تفتازانی، مسعود بن عمر (۱۴۱۲ ق)، «التهدیب»: در الحاشیة علی تهذیب المنطق، قم: جماعة المدرسین فی الحوزة العلمیة بقم، مؤسسة النشر الإسلامی.
- تفتازانی، مسعود بن عمر (۱۴۲۵ ق)، المطول، چاپ اول، بیروت: دار إحياء التراث العربیة.
- جرجانی، علی بن محمد (۱۴۴۲ ق)، «حاشیه»: در شرح المطالع، چاپ سوم، قم: ذوی القربی.
- جرجانی، علی بن محمد (بی تا)، «شرح»: در شروح الشمسیة، بیروت: شركة شمس المشرق.
- جرجانی، علی بن محمد (۱۳۶۵ ش)، «الکبری فی المنطق» در جامع المقدمات، چاپ بیست و هشتم، قم: هجرت.
- جندی، عبدالرحیم فرج (بی تا)، شرح السلم فی المنطق، قاهره: المکتبه الأزهریة للتراث.
- حیدری، سید راند (۱۴۴۲ ق)، المقرر فی شرح منطق المظفر، چاپ اول، قم: انتشارات محدث.
- خبیصی، عبیدالله بن فضل الله (۱۳۸۰ ق)، «شرح» در: حاشیة العطار علی شرح الخبصی، [بی جا]: دار إحياء الكتب العربیة.
- دسوقی، محمد بن احمد (بی تا)، «شرح» در شروح الشمسیة، بیروت: شركة شمس المشرق.

ارتباط جامعیت تقسیم دلالت لفظی با شرط لزوم در دلالت التزامی (صادق زرین مهر) ۲۱۵

- سبزواری، هادی بن مهدی (۱۳۶۹ ش)، شرح المنظومة، تهران: نشر طالب.
- سراج‌الدین ارموی، محمود بن ابی‌بکر (بی تا)، «مطالع» در شرح المطالع فی المنطق، قم: کتبی نجفی.
- سهروردی، یحیی بن حبش (شیخ اشراق) (۱۳۹۲ ش)، حکمة الاشراق، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- سهروردی، یحیی بن حبش (۱۳۸۵ ش)، المشارع و المطارحات، تهران: حق یاوران.
- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۷۸ ش)، «متن» در: التقیح فی المنطق، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۹۲ ش)، «حاشیه» در: حکمة الاشراق، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- عطار، حسن بن محمد (۱۳۸۰ ق)، «حاشیه» در: حاشیة العطار علی شرح الخبیبی، [بی جا]: دار إحياء الكتب العربية.
- علامه حلّی، حسن بن یوسف (۱۴۴۰ ق)، الجوهر النضید، چاپ هشتم، قم: انتشارات بیدار.
- علامه حلّی، حسن بن یوسف حسن بن یوسف (۱۴۱۴ ق)، القواعد الجلیة فی شرح الرسالة الشمسية، قم: جماعة المدرسين فی الحوزة العلمية بقم، مؤسسه النشر الإسلامی.
- فخر رازی، محمد بن عمر (۱۳۸۱ ش)، «النص» در: منطق الملخص، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
- فخر رازی، محمد بن عمر (۱۳۸۴ ش)، شرح الإشارات و التنبیها، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- قطب‌الدین رازی، محمد بن محمد (۱۴۳۶ ق)، تحریر القواعد المنطقية فی شرح الرسالة الشمسية، چاپ ششم، قم: منشورات بیدار.
- قطب‌الدین رازی، محمد بن محمد (۱۴۴۲ ق)، شرح المطالع، قم: ذوی القربی.
- قطب‌الدین شیرازی، محمود بن مسعود (۱۳۶۹ ش)، درة التاج، تهران: حکمت.
- قطب‌الدین شیرازی، محمود بن مسعود (۱۳۹۲ ش)، «شرح» در: حکمة الاشراق، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- کاتبی قزوینی، علی بن عمر (۱۴۳۶ ق)، «الرسالة الشمسية»: در تحریر القواعد المنطقية فی شرح الرسالة الشمسية، چاپ ششم، قم: انتشارات بیدار.
- کاشف الغطاء، علی بن محمد رضا (بی تا)، نقد الآراء المنطقية، بیروت: مؤسسة النعمان.
- مظفر، محمد رضا (۱۴۳۹ ق)، المنطق، چاپ دوم، قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
- نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد (۱۴۰۳ ق)، شرح الإشارات و التنبیها، للطوسی (مع المحاکمات)، قم: دفتر نشر الكتاب.
- نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد (۱۴۴۰ ق)، «منطق التجريد»: در جوهر النضید، چاپ هشتم، قم: انتشارات بیدار.